



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۷/۰۷



رحيم شنسب

به مناسبت چهلمين سالروز وفات مرحوم

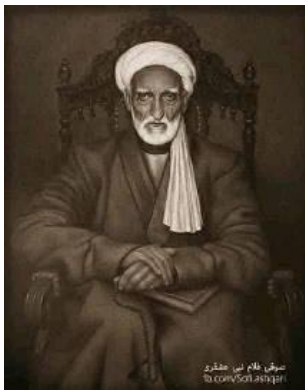
صوفي عشقري

اين متن را قبلاً در صفحه فیسبوك مرقوم نموده بودم، تجديد نشر آن را به اين مناسبت، مناسب يافتم



تمام مردم اين عصر گویند که صوفي عشقري شیرین کلام است
سوادش خالي از املاء و انشاء است، دریغا عشقري شخص عوام است

امروز سري به کتاب ها زدم و دیوان عشقري به دستم آمد، اين مطالب را از آن بیرون کشیدم :
صوفي غلام نبي عشقري پسر شیر محمد مشهور به داده شیر در سال ۱۲۷۱ هـ ش در شهر کهنه



کابل تولد شد، پدرش به زودي فوت کرد و کودکی بیش نبود که برادر
را و بعد مادر را از دست داد و غلام نبي به سرپرستی دوستانش زندگی
را آغاز کرد ولي خصایل عیاری و آزادنشی با رشد و جوان شدنش
توأم شد و بعداً به شغل صحافي روي آورد، و زیر چراغ هاي تيلي در
منزل محقري به کسب سواد و علم آموزي و شعر سرائي پرداخت،
صوفي واراسته ای شد، در عمر ۸۷ سالگی وفات و در شهداي صالحين
کابل به خاک سپرده شد.

او در وصف خود میگوید:

در جهان شاعر شدم اي کاش آدم مي شدم

زين فضولي هاي طبع خویش بيغم مي شدم

یا:

عشقري گفتار شیرینت سرا پا حکمت است

در دو عالم شاد باشي هوشیارم ساختي

عشقري چهارده روز قبل از مرگش، دیوان اشعار خود را برای امکانات نشر به دوستانش سپرد.

این هم بعضي ابیات از دیوان آن مرحوم:

** * **

اکثر هنرمندان کشور اشعار صوفي "عشقري" را در پارچه هاي موسيقي با نوای زیبا آهنگ ساخته
و زمزمه کرده اند خداوند رحمتش کند

آن روز ها چه شد که غم یار داشتم یادش بخیر باد چه زیبا زمانه بود

پرسیدم از کسی که دلم را ندیده اي گفتا، به گریه از پی شوخي روانه بود

بر هر بتي اتاق جداگانه داشتم مثل انار بین دلم خانه خانه بود

در خواب ناز رفته اي اي نازنین چرا این عرض حال "عشقري" پیشست فسانه بود

** * **

نزد بي دانشان این دنیا

آنکه دانشور است مجنون است

بي زکات اند اغنياي زمان

ثروت شان ز گنج قارون است

"عشقري" با تغييرات بساز

که به يك حال ذات بي چون است

** * **

اي دوستان براي خدا ياد ما کنید شرط وفا و مهر و محبت بجا کنید

چيز دگر ز پيش شما نيست خواهشم دستي برآوريد و براييم دعا کنید

از صد طواف كعبه ثوابش فزونتر است گر حاجت شكسته دلي را روا کنید

با مدعا بسر نرسد دوستي كس ياري و آشنائي بي مدعا کنید

** * **

دلِ اهلِ محبت درد دارد

به دیده اشك و رنگ زرد دارد

بدقت خوان شعر "عشقري" را

که بين هر غزل شاه فرد دارد

در محفلي که دیدي نشسته است بينوا یاد آوري ز دالر و کلدار خوب نیست
گر گشنه اي به خون رعیت گذاره کن اخذ و جر از خزانه سرکار خوب نیست

** * **

عشقري را عیب دیگر یکسر موئی نبود

دیده بودي گاهگاهی راه خوبان می گرفت

زین سر ره "عشقري" می رود جای دیگر

تا سرخود زیرپای خوب رویان می گرفت

** * **

عشقري در عشق بازی روزگارت شد سیاه

می نمودي از برایت کار دیگر انتخاب

** * **

گر تو میانی بیا در خانه ما صد کرت

همر هت لیکن نیاری شخص جنگ انداز را

** * **

عشقري در نزد خوبان قدر اگر دارد رواست

بر در شان خاکروبها به مژگان کرده است

** * **

الهی "عشقري" را آنچنان حاجی نگردانی

که بهر خود نمائی حج رود زانسو غدار آید

** * **

معلوم شد که صاحب تسخیری عشقري

هر گلرخی که می نگریم آشنای توست

ساقی به گردش آر صراحی و جام را
مطرب بخوان وداعیه، ماه صیام را

** * **

عمري دلم به ناوك نازت نشانه بود
جان دادم به خاك درت را يگانه بود
اگر استاد درس عشقت آن ميرزاپسر نبُود
كجا آموختي اي عشقري اين نکته داني را

** * **

اهل زمانه ديدم تا جامه نو نباشد
كس يار كس نگرده تا مرغ پلو نباشد

** * **

زدست و پا اگرچه "عشقري" افتاده جان من
براي خوردن درد و بلايت اشتها دارد

** * **

هر كجا خواند حديث سرگذشت عشقري
ديده ها از ياد عمر رفته پر نم مي شود

** * **

ياران مباد مي ز شما بيشتر خورم
بر دست خويش قسمت ما را جدا كنيد

** * **

روح مرحوم عشقري شاد